

نقد و بررسی داستان گشتاسب بر اساس نظریهٔ توهم توطئه

محمود رضایی دشت‌ارژنه *

دانش‌یار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شیراز، شیراز، ایران.

فاطمه مصطفایی کرملکی **

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شهید چمران، اهواز، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۴

چکیده

نظریهٔ توهم توطئه یا پارانویا، یک نظریهٔ مدرن سیاسیست که بر اساس آن، حاکم پارانوییک چنین می‌اندیشد که تمام کاینات در حال توطئه‌چینی علیه اوست و کشور را پیوسته دستخوش توطئه و براندازی از سوی دیگران می‌داند. او گاه بعمد می‌کوشد با توسل به توهم توطئه، نامشروع بودن حکومت خود و مشکلات داخلی را از کانون توجه واقع شدن دور کند و توجه مردم را به توطئه‌ها و کانون‌های بحران بیگانگان معطوف دارد. در این جستار با تحلیل داستان گشتاسب بر مبنای نظریهٔ توهم توطئه، چنین استنباط می‌شود که گویا گشتاسب نیز به دلیل چنین توهمی، از یک هرم قدرت (لهراسپ، اسفندیار، رستم) سخت می‌هراسیده و از این‌رو در پی توطئه‌پردازی برای دست‌داشتن یا از میان‌بردن هر سه رقیب برآمده است. بنابراین شاید سخن‌چینی‌های گرم و در بند شدن اسفندیار، اقامت دوسالهٔ گشتاسب در زابلستان و فرستادن اسفندیار به جنگ با رستم، همه، نقشه‌هایی از پیش طراحی شده و درهم‌تنیده به‌وسیلهٔ خود گشتاسب بوده است تا با بحران‌سازی، هم بر نامشروع بودن حکومت و تصاحب تاج و تخت از پدرش سرپوش گذارد و هم رقیبان تاج و تخت خود را از میان بردارد. در فرجام گشتاسب موفق می‌شود با توسل به توهم توطئه، هم دو رقیب سرسخت خود، یعنی لهراسپ و اسفندیار را از میان بردارد و هم با مخدوش کردن چهرهٔ زابلیان به‌واسطهٔ کشتن شاهزاده‌ای ایرانی، سال‌های سال بی‌منازع بر مسند قدرت نشیند.

کلیدواژه‌ها

توهم توطئه، گشتاسب، لهراسپ، اسفندیار، رستم.

* mrezaei@shirazu.ac.ir

** F_mostafae@yahoo.com

مقدمه

شاهنامه در ورای بیت‌های ظاهراً سادهٔ خود، دنیایی پر رمز و راز و تودرتو دارد که بدون ژرف‌نگری و باریک‌بینی‌های درخور، نمی‌توان از روساخت به ژرف‌ساخت رسید و از دنیای رمزآلود آن پرده برداشت و به کنه مطلب پی‌برد. آن‌گونه که برخی شاهنامه‌شناسان بدرستی گفته‌اند، شاهنامه یکی از پیچیده‌ترین و رازآمیزترین متن‌ها در گسترهٔ ادب پارسیست (کزازی، ۱۳۷۰: ۵۳-۵۶). از همین‌رو نگارندگان در این جستار برآنند تا با استناد به نظریهٔ «توهم توطئه»، داستان گشتاسپ را از زاویه‌ای دیگر بنگرند.

کارل رایموند پوپر^۱ از نخستین اندیشه‌وران غربیست که نظریهٔ توهم توطئه را مطرح کرد. او معتقد است که بر اساس این نظریه، گویا هر چه در جامعه رخ می‌دهد، نتایج مستقیم دسیسه‌هایست که قدرت‌های بزرگ طراحي کرده‌اند. باور داشتن به خدایان هومری که توطئه‌های آن‌ها جنگ‌های تروا را در پی‌داشته، اکنون از میان رفته است، اما جای خدایان ساکن کوه اولمپوس هومری را اکنون بزرگان کوه صهیون یا صاحبان انحصارها و سرمایه‌داران یا استعمارگران گرفته‌اند (پوپر، ۱۳۶۳: ۴۲۵). فرهنگ ویستر^۲ پارانویا^۳ یا توهم توطئه را در مقام امری بالینی به‌عنوان روان‌پزشکی مرموزی تعریف می‌کند که مشخصه‌اش هذیان و توهم آسیب‌دیدگی از سوی دیگران و نیز خودبزرگ‌بینیست (Webster Dictionary → Paranoia).

ریچارد هافستدر در تبیین بیماری پارانویا معتقد است که محوریت این بیماری، توهم آزار و آسیب‌دیدگی از جانب دیگران است که به‌واسطهٔ نظریهٔ مشهور توهم توطئه شکل می‌گیرد (Hofstadter, 1996: 23).

یرواند آبراهامیان^۴ نیز در تبیین شاخصه‌های این بیماری معتقد است که حاکم پارانویک، کشور را دستخوش بازی‌گری قدرت‌های خارجی می‌داند. این قدرت‌های خارجی گویا قادر مطلق، کاملاً مسلط و واقف به همهٔ جزئیات هستند و همهٔ حرکت‌های روی صحنه، به‌واسطهٔ دست‌های مخفی آن‌ها در پشت‌پرده است. سیاست‌مداران نیز چونان عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی، طبق ارادهٔ قدرت‌های خارجی عمل می‌کنند و آن‌چه رخ می‌دهد نه از روی تصادف یا ابتکار لحظه‌ای یا ارادهٔ مستقل افراد است، بلکه همه چیز از پیش طراحي شده، نمایش‌نامه روی کاغذ آمده و کارگردان و مؤلف اصلی آن، همان قدرت‌های خارجی هستند که سرنخ‌ها را در دست دارند (آبراهامیان، ۱۳۶۳: ۱۰۲).

درواقع توهم توطئه، نوعی بیماری روانی فردی و اجتماعیست که بیماری فردی سوءظن به همه چیز و همه کس را پارانویا و بیماری جمعی را توطئه‌باوری یا نظریهٔ

^۱. Carl Rimond Pouper

^۲. Webster Dictionary

^۳. paranoia

^۴. Ervand Abrahamian

توطئه می‌نامند (اشرف، ۱۳۹۱: ۶۹)، اما چنان که محمدعلی کاتوزیان بدرستی یادآور شده است: «ترجمه تحت‌اللفظی مفهوم Conspiracy Theory به فارسی، نظریه توطئه است که معنای دقیق آن را بذهن می‌آورد. واژه ترکیبی نظریه توطئه، در زبان انگلیسی معنایی خاص دارد که دلالت می‌کند بر نوعی توهّم و بیماری اجتماعی، حال آن‌که در زبان فارسی این معنا را بدست نمی‌دهد. بنابراین به گمان ما توهّم توطئه معادلی بهتر در برابر مفهوم انگلیسی آن است» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷۰).

۱- وجوه مختلف توهّم توطئه و علل آن

۱-۱- القای بحران و تغییر کانون توجه افکار عمومی

توهّم توطئه عمدتاً وسیله‌ای در دست حاکمان مستبد است تا مدام با القای بحران و توطئه از جانب دشمنان، توجه مردم را از مشکلات و بحران‌های داخلی معطوف به بحران‌های خارجی کنند، چنان‌که محمدابراهیم فتّاحی از جمله دلایل توسّل به توهّم توطئه را توجیه ضعف‌های داخلی، ساده‌کردن تحلیل و ایجاد حالت اقناع، کاستن از انتقاد به بهانه بهره‌گیری بیگانگان و ایجاد نفرت از مخالفان و سرکوب آنان می‌داند (فتّاحی، ۱۳۹۱: ۲۵-۲۷).

کسی که در کشاکش بحران‌های القاشده به توهّم توطئه مبتلا می‌شود، همه رخ داده‌های عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرت‌مند سیاست‌های بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و اقتصادی و حتّاً مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد (اشرف، ۱۳۹۱: ۶۹). احمد اشرف یادآور می‌شود که: «ایمان به توهّم توطئه از نظر پیامدها یا کارکردهای روانی و اجتماعی برای کسانی که به آن اعتقاد دارند، آرامش‌خاطر می‌آورد و هم‌چون ساز و کارهای دفاعی روانی این فرصت را به آنان می‌دهد تا از خود رفع مسؤولیت کنند و همه تقصیرها را به گردن توطئه بیگانگان بیندازند» (همان: ۷۲).

۱-۲- توهّم توطئه، دستاویزی برای سرکوب مخالفان

سیاست‌مداران فعال در حوزه قدرت، غالباً از توهّم توطئه به‌عنوان دستاویزی برای سرکوب مخالفان بهره می‌جویند. در توهّم توطئه فرض بر این است که دست‌های آشکار و بیش‌تر پنهان، رقم‌زننده مقدرات فرد، جامعه و یا ملّتی هستند. بر اساس دیدگاه توهّم توطئه، بازی‌گران صحنه سیاست مانند عروسک خیمه‌شب‌بازی و دست‌آموز هستند و آن‌چه روی می‌دهد، از روی تصادف و ابتکار و اراده مستقلّ افراد نیست، بلکه همه چیز از پیش طراحی شده، نمایش‌نامه بر روی کاغذ آمده است و فقط مؤلف اصلی آن‌ها سرنخ‌ها را در دست دارد (فتّاحی، ۱۳۹۱: ۱۰-۱۱). گرفتار توهّم توطئه با پیش‌فرض قراردادن برخی اصول ویژه خود، همه حکومت‌ها، گروه‌های مخالف داخلی و جوامع غیر خودی را دشمن تلقی می‌کند و حکم به محکومیت و اهریمن‌صفتی آنان می‌دهد» (محمدی، ۱۳۷۰: ۹).

۱-۳- توهّم توطئه و رهایی از بحران مشروعیت

توهّم توطئه وقتی بیش‌تر قوت می‌گیرد که مشروعیت نظام حاکم در خطر باشد و

چندان مقبول طبع افشار جامعه واقع نشود. در این هنگام است که حکام مستبد با توسل به توهم توطئه، نامشروع بودن حکومت خود و مشکلات داخلی را از کانون توجه واقع شدن دور می‌کنند و توجه مردم را به توطئه‌ها و کانون‌های بحران بیگانگان معطوف می‌دارند: «دیدگاه مبتنی بر نظریهٔ توطئه روی کردی غالب در جوامع ضعیف و گرفتار مشکلات و عاجز از حل آن‌هاست. این روی کرد به حاکمان این‌گونه جوامع و حتا مردم آن‌ها این امکان را داده است تا شکست‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و مشکلات درونی آن‌ها را با فرافکنی به جوامع بیرونی و مسایل خارج از مرزهای ملی خودشان نسبت دهند» (فتاحی، ۱۳۹۱: ۳۳).

اشرف نیز در همین راستا معتقد است که توهم توطئه غالباً از سوی دولت‌ها و نیروهای درگیر داخلی ساخته و پرداخته می‌شود. توهم توطئه غالباً به صورت یک دست‌گاه فکری منسجم شکل می‌گیرد و شالودهٔ جهان‌بینی افراد و گروه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. توهم توطئه غالباً میان وطن‌پرستان افراطی، سنت‌پرستان مذهبی و محافظه‌کاران راست‌گرای سیاسی نفوذ می‌کند و رونق می‌گیرد و جز لایتجزای ایدئولوژی سیاسی آنان می‌شود (اشرف، ۱۳۹۱: ۷۲).

۱-۴- توهم توطئه و توطئه واقعی

توهم توطئه در میان همهٔ ملت‌ها کم‌وبیش وجود دارد و ریشهٔ اصلی آن به عوامل سیاسی برمی‌گردد، زیرا گاه حقیقتاً توطئه‌ای واقعی، زمینهٔ تقویت توهم توطئه را در یک کشور بیش‌تر فراهم می‌کند، چنان‌که اشرف یکی از مهم‌ترین عوامل رواج توهم توطئه را توطئه واقعی و توطئه‌پردازی از سوی رقیبان خارجی، نبود آزادی بیان و برخورد سالم آرا و فرهنگ سیاسی لازم برای تساهل سیاسی و عقیدتی می‌داند (همان: ۱۱۵-۱۱۹).

آبراهامیان نیز بر این باور است که گاه وجود زمینهٔ توطئه واقعی در کشوری، دستاویزی برای حاکمان مستبد فراهم می‌کند که مخالفان را به‌عنوان عوامل بیگانه اخراج کنند و پارانویای عمومی را هم‌راه با مخالفت با توطئه‌های خارجی این و آن کشور مورد بهره‌برداری قرار دهند. افزون بر این، رژیم‌ها برای حذف و نابودی مخالفان باسانی می‌توانستند آنان را به بزرگ‌ترین جنایات سیاسی متهم کنند که خیانت، جاسوسی و براندازی خارج‌جیست (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۶۷).

۱-۵- توهم توطئه و شیخ شایعه

یکی از دلایل رواج فراگیر توهم توطئه در یک کشور، ریشه در استبداد حاکمان و بی‌خبری مردم آن دوره و در نتیجه دامن‌زدن حکام مستبد به شایعه‌پراکنی برای بیرون‌راندن مخالفان از میدان است: «شیخ شایعه و گمان توطئه، هر دو فرزندان ناخلف عصر بی‌خبریت، هرچه اطلاعات محدودتر، آرشیه‌ها برای محققان نایاب‌تر و بسته‌تر و هرچه اندیشه و قلم در جامعه منقادتر است، این دو فرزند ناخلف هم رایج‌تر است» (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

طبعاً ایران در دورهٔ پهلوی نیز از این امر مستثنا نبوده است، چنان‌که لرد کرزن در

تأیید همین امر یادآور شده است که: «ایرانیان مردمانی بدگمان و مشکوکند که تمایل دارند در پشت هر جریانی، توطئه‌ای ببینند» (Curzon, 1954: 16). هربرت ورلند نیز با توجه به استبداد و خفقان دوره رضاخانی معتقد است که: «نامنی و بی‌اعتمادی بر رفتارهای ایرانیان نسبت به یکدیگر سایه می‌اندازد. فرد در زندگی خود دارای یک دیوار روان‌شناختیست که از ورای آن با دیگران ارتباط برقرار می‌کند» (Vereeland, 1957: 5). ماروین زونیس نیز در همین راستا بر این باور است که ویژگی‌هایی چون پارانوئید، احساس نامنی، بدبینی، بدگمانی، تنفر و بیزاری، ریاکاری، چاپلوسی، بیگانه‌ترسی، ترس، خودبینی و خودبزرگ‌بینی در ذهن و زبان ایرانیان نقش بسته بود (Zonis, 1971: 270).

با توجه به موارد یادشده درباره ماهیت نظریه توهّم توطئه، نگارندگان برآنند تا در این جستار با تحلیل داستان گشتاسب بر اساس این نظریه، پرده از قسمت‌های پنهان این داستان بگیرند و سویه‌های تاریک و پشت‌پرده آن را نمایان سازند. درباره بررسی داستان گشتاسب از منظر توهّم توطئه، تاکنون اثری منتشر نشده است، اما سید مسعود عدنانی (۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان: «دوره گشتاسپی در حماسه، گذار خودکامگی از اسطوره به تاریخ»، مهین مسرت (۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۸۱) در مقاله «سیمای گشتاسب در روایات دینی و ملی ایران»، حمیدرضا اردستانی‌رستمی (۱۳۹۰: ۱۷۹-۲۱۴) در مقاله «در این کهنه محراب (فردوسی و نقد سیاست‌های ساسانی و غزنوی در سایه چرخش شخصیت گشتاسب در شاهنامه)» و محمدرضا راشد محصل (۱۳۸۵) در کتاب *داستان گشتاسب در دو نگاه*، به بررسی برخی از دیگر زوایای داستان گشتاسب دست یازیده‌اند. بر این پایه واکاوی داستان گشتاسب از منظر توهّم توطئه، مقرون به سابقه نیست.

بحث و بررسی

گشتاسب در *اوستا* و متن‌های پهلوی، از جای‌گاهی بسیار والا برخوردار بوده است. او در *اوستا* در زمره جاودانان و دوست زردشت خوانده می‌شود و زردشت از اهورامزدا می‌خواهد که او را در رسیدن به آرزوهایش کام‌روا کند (گات‌ها، ۱۳۷۸: ۱۳۳، ۲۱۹). از دیگر سو گشتاسب در آبان یشت، فروردین یشت، زامیاد یشت، گوش یشت، ارت یشت نیز ستایش شده است و به درگاه اناهی‌تا قربانی می‌کند و از او می‌خواهد که او را بر ارجاسپ پیروز گرداند و یاریش دهد تا بتواند دخترانش را از چنگ ارجاسپ رهایی بخشد (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱/۲۸۱، ۳۸۷-۳۸۹؛ ۲/۸۴، ۳۴۸).

ستایش گشتاسب و اشاره به ظهور زردشت در زمان او و پذیرفتن دین بهی تنها محدود به *اوستا* نیست، بلکه در متن‌های پهلوی نیز به‌شکلی آشکار نمود یافته است و در هیچ‌یک از این متن‌ها، از او به بدی یاد نشده، چنان‌که در بندهش (فربغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۰)، *روایت پهلوی* (۱۳۶۷: ۵۵-۵۸) و دیگر متن‌ها نیز از گشتاسب به نیکی یاد شده و به ظهور زردشت در زمان او و پذیرش دین بهی به‌وسیله او اشاره شده است.

اما چنان که گفته شد، گشتاسپ در *شاهنامه* کاملاً دگرگون می‌شود و بر خلاف *اوستا* و دیگر متن‌های پهلوی، از قدسیّت او اثری نیست، بلکه قدرت‌طلبی، چشم و دل او را کور می‌کند و هم از آغاز، سودای سلطنت در سر دارد و با توجّه به قدرت‌طلبی بی‌حدّ و حصرش، در پی این برمی‌آید که برای رسیدن به قدرت و حفظ آن، هرآن چیزی که کوچک‌ترین خطری را از جانب آن احساس می‌کند، از میان بردارد و پادشاهی بی‌منازع باشد: «گشتاسپ در سیر صعودی هرگز حدّ و مانعی برای خود نمی‌شناسد. پدر، پسر، رقیبان رومی، پهلوان ملّی و کلاً هرکسی را که سدّ راه قدرت‌طلبی و ارتقای او باشد، از میان برمی‌دارد یا منکوب می‌کند» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۳۴).

محمّدرضا راشد محصل در خصوص دگرگونی شخصیت گشتاسپ، معتقد است که منبع فردوسی در بیان احوال گشتاسپ، با اشکانیان در پیوند است که ارادت‌ی چندان به دین زردشت نداشته‌اند: «با در نظر گرفتن این نکته که رومیان *شاهنامه*، بویژه در بخش قهرمانی، بیش‌تر از سرزمین‌هایی هستند که در گذشته زیر نفوذ اشکانیان اداره می‌شده و این داستان‌ها هم در این مناطق رایج بوده است، می‌توان تصوّر کرد که پدران آن‌ها که فاقد ایمان قلبی و تعصّب دینی به آیین زردشتی دربار ساسانی بوده‌اند، در برابر سخت‌گیری‌های بی‌حدّ شاهان این سلسله نسبت به خاندان اشکانی و بازماندگان آنان و هم در قبال نیروی هراس‌انگیز موبدان در طول پادشاهی ساسانیان، واکنش طبیعی خود را با شکست و ادغام داستان‌های مختلف به این صورت نشان داده باشند» (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۹۲)، اما حمیدرضا اردستانی رستمی معتقد است که دگرگونی شخصیت گشتاسپ در *شاهنامه*، نتیجهٔ مبارزهٔ فردوسی و دیگر ایران‌دوستان هم‌فکر او با حکام عصر، اعمّ از ترک و تازیست: «به دیگر سخن، تغییر شخصیت گشتاسپ، حاصل اهداف سیاسی شاعر و روایانی بوده است که روایت‌هایی را برخلاف متن‌های دینی زردشتی انتشار داده بودند، زیرا با گردش شخصیت گشتاسپ که ساسانیان خود را بدو منسوب می‌کردند، حکومت ساسانی و شیوهٔ حکمرانی آن‌ها نقد می‌شد، یعنی حکومتی که محمود غزنوی مدّعی پیوند با آن بود. اگر فردوسی گشتاسپ را می‌نکوهد و رستم را برخلاف متن‌های دینی که اغلب آن‌ها متأثر از فرهنگ و اعتقادات ساسانی بوده‌اند، برمی‌کشد، بر آن است که حکومت فرزندان گشتاسپ، یعنی ساسانیان و غزنویان را بنا بر ادعای خود آنان، نکوهش و حکومت پارت‌ها را با برکشیدن رستم و ستایش ابومنصور و پسرش، تأیید کند» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۰: ۱۷۹، ۲۰۶).

گذشته از این تأویل‌ها، به این نکته باید اذعان داشت که اگر در گذشته اعتقاد بر این بود که خدایان منشا قدرتند و پادشاهان قدرت خود را از خدایان می‌گیرند، در دنیای معاصر، قدرت مفهومی بسیار فراتر از گذشته تلقی شد و آن را در تار و پود تمام روابط و مناسبات جامعه دخیل دانستند، چنان‌که اندیشه‌گری چون نیچه معتقد است که: «این جهان قدرت‌طلبیست و نه چیز دیگر» (رهبری، ۱۳۸۸: ۱۳۱، ۹۴).

از این‌رو در این جستار کوشش می‌شود که داستان گشتاسپ بر اساس مؤلفه‌های

توهّم توطئه بررسی شده شود تا روشن گردد که گشتاسب چگونه با توسّل به توهّم توطئه، از یک سو می‌کوشد به حکومت غاصبانۀ خود مشروعیت بخشد و از دیگر سو رقبای خود را از صحنۀ سیاست برون راند.

۱- توهّم یک توطئه واقعی

چنان‌که در *شاهنامه* مشهود است، نخستین منازعۀ گشتاسب، با پدرش لهراسپ صورت می‌گیرد. شگفت است که وقتی لهراسپ بر تخت می‌نشیند، هم از آغاز به سرشت آزمندانه و قدرت‌طلبانۀ گشتاسب پی‌می‌برد و خوب می‌داند که اگر به او میدان دهد، زودا که برآشوبد و تاج و تخت را از چنگش بدرآورد. از این‌رو، لهراسپ بیش از این‌که به گشتاسب و زریر توجه کند، به نبیرگان کی‌کاووس، طوس و گسته‌م می‌بالد تا به این ترتیب، جلو هرگونه نفوذ احتمالی گشتاسب را بگیرد (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲/۳).

بدیهیست که توجه روزافزون لهراسپ به نبیرگان کی‌کاووس بر گشتاسبی که سخت تشنه قدرت است، بسیار گران می‌آید و شاید چنین پنداشته است که در پشت پرده، توطئه‌ای واقعی میان پدرش و کاووسیان برای از میدان بدرکردن او در جریان است. از این‌رو بر پدر برمی‌خروشد که بخود آید و او را جانشین خود کند و بیش از این سنگ کاووسیان را بر سینه نزند (همان: ۲/۳). لهراسپ که انتظار شنیدن درخواستی چنین جسورانه را از جانب گشتاسب دور نمی‌داند، آشکارا به سرشت قدرت‌طلبانۀ گشتاسب پی‌می‌برد و می‌کوشد که او را بر سر جای خود بنشانند (همان: ۳/۳).

گشتاسب در گیر و دار مشاجره بر سر ولی‌عهدی و با دیدن برخورد شدید لهراسپ، اطمینان می‌یابد که پدر هرگز تاج و تخت را به او نخواهد داد. بنابراین تصمیم می‌گیرد که پیش‌دستی کند و خودش پادشاهی را از چنگ پدر بیرون آورد، اما از آن‌جاکه گشتاسب نیک می‌داند که در دربار و سپاهیان ایران، نفوذی چندان ندارد تا بتواند به کودتایی دست یازد و پدر را از تخت بزیر کشد، ناچار تصمیم می‌گیرد دست به دامن قدرت‌های خارجی شود و از همین‌رو عازم هند می‌شود، زیرا پادشاه هند هم از پیش، به او پناهندگی داده و در نامه‌ای پنهانی، حمایت خود را از او اعلام کرده است (همان: ۳/۳).

در شبگیر، لهراسب از ماجرا آگاه می‌شود و خوب می‌داند که اگر پای گشتاسب به سرزمین یکی از کشورهای رقیب (هند، چین و روم) برسد، امکان تبانی آن‌ها و تازش به ایران بسیار خواهد بود. از همین‌رو، در دم، سه گروه از سپاهیان را راهی می‌کند تا پیش از رسیدن گشتاسب به یکی از سه دولت رقیب، او را به ایران بازگردانند. البته بعید نیست که سپاه سه‌گانه لهراسپ، در خفا فرمان کشتن گشتاسب را نیز از نظر دور نداشته باشد، زیرا لهراسپ می‌داند که گشتاسب سی‌صد جنگاور بیش‌تر ندارد، اما زریر را با هزار سوار نبرده در پی او می‌فرستد و شاید ساده‌انگاری باشد اگر باور کنیم این تعداد سپاهی تنها

برای بازگرداندن گشتاسپ باشد. چه بسا با توجه به خوی سرکش و قدرت طلب گشتاسپ، لهراسپ خواسته آب را هم از سرچشمه ببندد و با کشتن او، یک بار برای همیشه خیال خود را از سوی او راحت کند (همان: ۴/۳).

در هر حال پیش از رسیدن گشتاسپ به هند، زریر به او می‌رسد و موقت می‌شود که او را به ایران بازگرداند. این که زریر قصد کشتن گشتاسپ نمی‌کند، ممکن است به این دلیل باشد که زریر نیز از بی‌توجهی پدر به خودش و گشتاسپ بتنگ آمده و مخالف جانشینی نبیرگان کی کاووس است و از این‌رو هزار سوار نبرده‌اش را برای جانشینی گشتاسپ آماده کرده است، زیرا سپاهیان هم‌راه زریر آشکارا گشتاسپ را شاه ایران می‌خوانند و وفاداری خود را به او اعلام می‌کنند و همین امر گشتاسپ را به بازگشت به ایران برمی‌انگیزد (همان: ۵/۳).

گشتاسپ چون این سخنان را می‌شنود، اندکی آسوده‌خاطر می‌شود و حال که زمینه را مناسب می‌بیند، آشکارا بیان می‌دارد که تنها شرط بازگشتش به ایران، نشستن بر تخت پادشاهی ایران است (همان: ۵/۳). باری گشتاسپ به این امید که لهراسپ تاج و تخت را به او واگذارد، به ایران برمی‌گردد، اما هم‌چنان:

به‌کاووس‌پیان بود لهراسپ شاد همیشه زکی خسروش بود یاد
همی‌ریخت زان درد گشتاسپ خون همی‌گفت هرگونه باره‌نمون
(همان: ۶/۳)

از این‌رو گشتاسپ که می‌بیند برای تصاحب تاج و تخت، از هرگونه حمایت داخلی بی‌بهره است، دیگر بار تصمیم می‌گیرد که به دولت‌های بیگانه متوسل شود و به همین دلیل شبانه به روم می‌گریزد (همان: ۶/۳). این نکته شایان یادآور است که در شاهنامه توسل به دولت‌های رقیب برای سرکوب دشمنان داخلی و تصاحب سلطنت، محدود به همین مورد نیست، بلکه خسرو پرویز نیز وقتی از چنگ پدر می‌گریزد و در غیابش، بهرام چوبینه بر مسند قدرت می‌نشیند، به پشتوانهٔ پادشاه روم موقت می‌شود بهرام را شکست دهد و زمام سلطنت را در دست گیرد (همان: ۹۴۰/۴-۹۶۴).

سعید حمیدیان در همین راستا معتقد است که: «... از جمله ویژگی‌های مشترک آن‌ها [گشتاسپ، خسرو پرویز، سلطان محمود]، این است که هر سه قدرت‌جوی، آزمند و توسعه‌طلبند، بی‌رحمند، ذهنی منجمد و خرافی دارند، در استمداد از اجانب در مقابل دشمن داخلی درنگ نمی‌کنند، چنان‌که نه پادشاهی گشتاسپ بدون یاری روم میسر شد، نه بازستانی تاج پرویز از بهرام بدون مدد همین کشور، نه فرمان‌روایی محمود بی‌تأیید عباسیان...» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

گشتاسپ موقت می‌شود در روم بسرعت راه خود را باز و در دربار شاه روم نفوذ کند. او با ازدواج با دخت او و کشتن گرگ فاسقون و اژدهای سقیلا در فرصتی کوتاه به نزدیک‌ترین شخص به دربار روم تبدیل شود. اکنون همه چیز برای اجرای نقشه‌اش آماده

است. گشتاسب هم قدرت نظامی و هم پشتوانه پادشاهی روم دارد و می‌تواند براحتی تاج و تخت ایران را از آن خود کند، اما او نمی‌تواند ناگهان بآب بزند. از این‌رو ابتدا در پی این برمی‌آید که با برانگیختن پادشاه روم به باژخواهی از ایران، پدرش لهراسپ را در تنگنا قرار دهد و مجبورش کند که تاج و تخت را بدو سپارد.

این نیز تواند بود که پادشاه روم به پشتوانه یلی چون گشتاسب که توانسته فرمان‌روای خزر و گرگ فاسقون و اژدهای سقیلا را براحتی شکست دهد، مغرور می‌شود و خود او پیشنهاد باژخواهی از ایران‌شهر را با گشتاسب، در میان می‌نهد و بدیهیست گشتاسبی که تشنه خون پدر است، با فراغ بال از این پیشنهاد استقبال کند: «چنین داد پاسخ که این رای توست/ زمانه به زیر کف پای توست» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۱/۳)، زیرا او مطمئن است که پدرش حاضر به باج دادن به شاه روم نمی‌شود و رو بجنگ می‌آورد و از آن‌جا که او از حمایت زابلیان بی‌بهره است، شکستش در جنگ حتمیست و بدین‌سان گشتاسب می‌تواند به پشتوانه شاه روم، بی‌هیچ دغدغه‌ای بر مسند قدرت ایران بنشیند (همان: ۳۱/۳-۳۲).

لهراسپ از گستاخی قیصر روم شگفت‌زده می‌شود و بدرستی گمان می‌زند که گشتاسب، چنین شاه روم را برانگیخته است؛ گشتاسبی که از پیش کوشیده بود مانع رسیدنش به روم، چین یا هند شود، اما موفق نشده بود. از این‌رو لهراسپ با بخشیدن هدیه‌هایی بسیار به قالوس، پرده از اسرار برمی‌دارد و مطمئن می‌شود که پورش، گشتاسب، در پشت همه این ماجراهاست (همان: ۳۳/۳).

لهراسپ که به سرشت قدرت‌طلب گشتاسب نیک آگاه است و از دیگرسو، از حمایت زابلیان نیز محروم، جنگ را به مصلحت ایران نمی‌داند و حاضر می‌شود برای پاس‌داشت ایران از سر تاج و تخت بگذرد، اما ننگ باج‌دادن به روم، بر دامن این سرزمین ننشیند. از این‌رو لهراسپ، درحالی‌که تظاهر بجنگ می‌کند، در خفا، به زیر می‌گوید که به دلیل مصلحت و سرفرازی ایران، حاضر است از مسند قدرت کناره‌گیرد و گشتاسب به‌جای او بر تخت سلطنت نشیند. او برای اثبات راستی گفتارش، تاج و تخت خود را نیز با زیر هم‌راه می‌کند و بدین ترتیب گشتاسب که می‌بیند بدون جنگ و خون‌ریزی هم می‌تواند تاج و تخت پدر را از آن خود کند، از شاه روم آشتی می‌خواهد و خود شاه ایران می‌شود و لهراسپ بناچار در بلخ گوشه‌نشینی اختیار می‌کند و با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازد (همان: ۳۳/۳-۳۷). بنابراین بدیهیست گشتاسبی که با توسل به زور و تحت‌فشار، پدرش را به واگذاری سلطنت خرسند کرده است، زمینه توطئه‌ای واقعی از سوی پدر را دور از ذهن نمی‌داند و دست‌یازیدن او به توهّم توطئه از جهاتی مبتنی بر واقعیت‌های دنیای سیاست است.

۲- توهم توطئه، رهایی از بحران مشروعیت و دستاویزی برای سرکوب و حذف مخالفان

توهم توطئه وقتی بیش تر قوت می‌گیرد که مشروعیت نظام حاکم در خطر باشد. بنابراین گشتاسپ با این که عملاً شاه ایران می‌شود و با توسل به زور، پدر را از گردونهٔ قدرت خارج می‌کند، یک لحظه آسوده‌خاطر نیست. خوی جاه‌طلبی و نگرانی که همواره بابت از دست دادن تاج و تخت دارد، موجب بوجود آمدن سوءظن نسبت به اطرافیان و نوعی اختلال پارانوئیدی یا توهم توطئه در او می‌شود.

چنان که پیش تر گفته شد، پارانوئید گونه‌ای بیماری اختلال شخصیت^۱ است. مهم‌ترین ویژگی این اختلال، سوءظن و بی‌اعتمادی به دیگران است: «این افراد بدون هیچ دلیل، یا بر پایهٔ شواهد ناچیز و بی‌اهمیت دچار این شک هستند که دیگران بر ضد آنان توطئه می‌کنند» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۳۱). البته گاهی در این شخصیت، کوشش‌هایی برای برقراری روابط متقابل دیده می‌شود، اما فرد هنگامی بیش تر به رضایت خاطر می‌رسد که کنترل این روابط را در دست داشته باشد و احساس نکند که دیگران کنترل ارتباط متقابل را در دست دارند (کریمی، ۱۳۷۵: ۲۵۰).

افراد مبتلا به اختلال شخصیت پارانوئید همیشه دربارهٔ دیگران شکاک هستند و به آن‌ها اعتماد ندارند. آن‌ها حرف‌های بدون منظور دیگران را ترسناک و اضطراب‌آور می‌یابند و نیاتشان را بدخواهانه تلقی می‌کنند. در هر روی دادی تهدیدی پنهان جست‌وجو می‌کنند و عدم اعتمادشان به دیگران، فراگیر و تغییرناپذیر است. این افراد اغلب فکر می‌کنند که دیگران به آن‌ها خیانتی عمیق و برگشت‌ناپذیر مرتکب شده‌اند. هرچند برای اثبات آن هیچ سند عینی ندارند. آن‌ها حتا گفته‌های تحسین‌آمیز و با حسن نیت دیگران را ایرادجویی تلقی می‌کنند. آن‌ها همیشه گوش بزنگ هستند تا نیت‌های بدخواهانهٔ دیگران را کشف کنند. از دیگران کینه بدل می‌گیرند و به محض آن که کسی از آن‌ها ایراد می‌گیرد، به او حمله می‌کنند. آنان مردم را حسود می‌دانند و برای اثبات حرف خود، دلایل سطحی و بی‌منطق ارائه می‌دهند و دیگران را مسؤول همهٔ مشکلات زندگی خود می‌دانند. در اختلال شخصیت پارانوئید، فرد فکر می‌کند که دیگران از او سوءاستفاده می‌کنند، به او آسیب می‌رسانند یا فریبش می‌دهند، بدون آن که دلیل کافی باری این ادعا داشته باشد. فکر و ذهن چنین افرادی، دایم مشغول تردیدهای ناموجه دربارهٔ وفاداری و اعتمادپذیربودن دوستان و هم‌کاران است. حرف‌های بی‌منظور و مهربانانهٔ دیگران و روی دادهای کاملاً خنثا را حرف‌ها یا روی دادهایی تحقیرآمیز یا تهدیدآمیز تلقی می‌کند. او به‌طور دایم کینه نگه می‌دارد و حملاتی را علیه شخصیت و آبروی خود کشف می‌کند

^۱ Paranoid Personality Disorder

که برای دیگران مشخص و آشکار نیست و بسرعت، با عصبانیت یا با حمله متقابل به آن‌ها واکنش نشان می‌دهد (گنجی، ۱۳۹۲: ۲/۲۱۸).

گشتاسب نیز با توجه به توهّم توطئه‌ای که بدان دچار است، مدام دست‌های پنهانی را در پشت‌پرده در حال دسیسه‌چینی می‌بیند و بر آن می‌شود که به هر شکل ممکن، به خیال خود پیش از آن که دشمنان بر او یورش آورند، توطئه را هم در نطفه خفه کند؛ دشمنانی که در سه گروه پدربان، زابلیان و پسران دسته‌بندی‌پذیر هستند.

۲-۱- پدربان

فضای حاکم بر دربار ایران در آغاز بتخت نشستن گشتاسب، فضایی چون فضای آشفته میان پدربان و پسران در دوره غزنویان در تاریخ بیهقیست که مدام هر گروه می‌کوشد با دسیسه‌چینی، گروه دیگر را از میدان بدر برد. از همین‌روی گشتاسب که با تحمّل سختی‌ها و خون‌دل خوردن‌های بسیار به تاج و تخت رسیده، نیک می‌داند که پدرش از سر ناچاری سلطنت را به او واگذارده است، وگرنه تا زور پادشاه روم و تهدید تازش او به ایران نبود، لهراسپ حاضر نشده بود حتّاً گامی عقب نشیند و براحتی زمام امور را بدو بسپارد. بدین‌سان هر آن ممکن بود که در فرصت مناسب، لهراسپ و پدربان بیرون خزند و بر گشتاسب بشورند.

۲-۲- زابلیان

گشتاسب در سوی دیگر ماجرا از جانب زابلیان سخت هراسان است. گشتاسب پیش از این که پادشاه شود نیز آشکارا اعلام کرده بود که تنها کسانی که یاری نبرد با او دارند، رستم دستان و سام سوار است (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳/۳). از دیگر سو ایرانیان نیز این نکته را یادآور شده بودند که تنها کسی که می‌تواند با گشتاسب پهلو زند، رستم است: «جز از پهلوان رستم نام‌دار/ به‌گیتی نبینیم چون او [گشتاسب] سوار» (همان: ۷/۳) و بدیهی بود حال گشتاسب از جانب آن‌ها سخت احساس خطر کند. البته خاندان رستم هیچ‌گاه خواهان تاج و تخت نبوده‌اند، چنان‌که حتّاً وقتی نوذر، بی‌دادگری پیشه می‌کند و ایرانیان آشکارا از سام می‌خواهند که شاه ایران شود، سام از این کار سر‌بازمی‌زند و با رهنمون شدن نوذر به راست‌کاری، دیگر بار آرامش را به ایران برمی‌گرداند (همان: ۱۶۰/۱-۱۶۱). هر چند گشتاسب، با وجود همه این سخنان، باز هم با توجه به اختلال پارانویدیش، خطر سلطنت‌طلبی زابلیان را امری دور از ذهن نمی‌داند و خطاب به اسفندیار، آشکارا بر این امر تأکید می‌کند:

به‌گیتی نداری کسی را همال مگر بی‌خرد نامور پور زال
به‌شاهی ز گشتاسب نارد سخن که او تاج نو دارد و ما کهن
(همان: ۱۳۹/۳)

این نکته نیز شایان یادآور است که در گستره شاهنامه، اگرچه زابلیان هیچ‌گاه خواهان تاج و تخت نبوده‌اند، همواره حکومتی در سایه داشته‌اند، تا حدّی که گاه حتّاً

عزل و نصب پادشاه نیز به اشارهٔ آن‌ها صورت می‌گیرد و شاید کنیهٔ «تاج‌بخش» رستم از همین‌جا نشأت گرفته باشد، چنان‌که به‌عنوان نمونه بعد از کشته‌شدنِ نودر، زال هیچ‌یک از فرزندان او (طوس و گستهم) را شایستهٔ پادشاهی نمی‌داند و بنا بر توصیهٔ او، زو تهماسب بر تخت پادشاهی می‌نشیند (همان: ۱۸۰/۱-۱۸۱). از دیگر سو هنگامی که در زمان گرشاسپ، ایران‌شهر در آتش و آشوب داخلی و هجوم تورانیان می‌سوزد، بار دیگر زال، پیش‌گام دگرگونی سلطنت می‌شود و موفق می‌شود که کی‌قباد را بر اریکهٔ قدرت نشانند.

گشتاسپ به دلیل توهّم توطئه‌ای که همواره بدان دچار است، دور از ذهن نمی‌داند که زابلیان خواهان تاج و تخت او شوند و یا با یاری رساندن به نژاده‌ای از تبار کی‌کاووس، او را از سلطنت برکنار کنند. از سوی دیگر: «اگر حرکت یک‌سویهٔ دیوان‌سالاری سیاسی‌دینی نظر بر تضعیف ایزدان متفرّق و مطلق‌شدن اهورامزدا داشت، در دورهٔ گشتاسپی نیز نظامی نوین که ایدئولوگش جاماسپ بود، نمی‌توانست کانون‌های متعدّد قدرت را تحمّل کند. دست‌گاه مستقلّ جهان‌پهلوانی باید به درون پوستهٔ قدرت مرکزی منتقل می‌شد. سیستان باید از میان می‌رفت، چون سرزمینی جهان‌پهلوان‌پرور بود (عدنانی، ۱۳۸۸: ۱۸۸).

پیشینهٔ ناسازگاری زابلیان با گشتاسپیان به زمان لهراسپ بازمی‌گردد، زیرا زال آشکارا با پادشاهی لهراسپ مخالفت می‌کند و او را به دلیل نژاده‌نبودن، شایستهٔ پادشاهی ایران نمی‌داند (فردوسی، ۱۳۹۴: ۹۰۷/۲). درست است پس از این‌که کی‌خسرو، لهراسپ را نژاده‌ای از تبار هوشنگ معرفی می‌کند، زال در ظاهر اظهار پشیمانی می‌کند و پادشاهی لهراسپ را می‌پذیرد (همان: ۹۰۷/۲)، اما حقیقت این است که زال و زابلیان هیچ‌گاه، پادشاهی لهراسپ و گشتاسپیان را برسمیت نمی‌شناسند. از این‌رو مانند ولایتی مستقل به شکل حکومتی در سایه، خطری جدّی برای گشتاسپیان بشمار می‌آمدند، چنان‌که در نبرد رستم و اسفندیار، بارها اسفندیار به رستم گوش‌زد می‌کند که آن‌ها پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ را برسمیت نمی‌شناسند (همان: ۱۴۵/۳). گشتاسپ خود نیز آشکارا هراسش را از زابلیان فاش می‌کند و استقلال‌طلبی آن‌ها را به اسفندیار یادآور می‌شود. از این‌رو گشتاسپ از جانب زابلیان آسوده نیست و یک‌دم از توهّم توطئهٔ آن‌ها غافل نمی‌شود و بعید نمی‌داند که با توجّه به نفوذ چشم‌گیرشان، ناگاه سر‌بشورش نهند و او را از سریر پادشاهی بزیر کشند. نکتهٔ دیگر این‌که شاید گشتاسپ، حقیقتاً به شورش زابلیان علیه خود اعتقادی نداشته است، اما با توجّه به نظریهٔ توهّم توطئه، برای این‌که ایرانیان را به زابل و جنگ با آن‌ها مشغول دارد و با انتقال کانون بحران از پای‌تخت به زابلستان، بر ضعف‌های داخلی و تصاحب اهریمنانهٔ تاج و تخت از پدر، سرپوش گذارد، مدام از احتمال توطئهٔ آنان سخن می‌گوید.

۲-۳- پسران

به جز لهراسپ و رستم، ضلع سوم هرم قدرتی که گشتاسب را بر آتش نشانده و او را سخت برآشفته، پور او، اسفندیار، است. گشتاسب که خود در شاهنامه بدعت‌گزار بوده و با توسل به زور، تاج و تخت را از پدر گرفته، مدام در این اندیشه جان‌گزا بسر می‌برد که اگر در کشتن اسفندیار درنگ کند، زودا که سر بشورش نهد و او را از مسند قدرت بزیر کشد. درواقع گشتاسب به دلیل اختلال پارانویدی و توهّم توطئه‌ای که در ذهن خود دارد، چنین می‌پندارد که همان‌طور که خود او علیه پدر بپا خاست و بزور تاج و تخت را از او گرفت، اسفندیار، پور خود او نیز دیر یا زود با او همین کار را خواهد کرد، بویژه که اسفندیار در عمل هم ثابت می‌کند که آشکارا خواهان تاج و تخت اوست. پس درنگ جایز نیست و باید دست بکار شد. اما چطور و با چه دستاویز و بهانه‌ای می‌توان جلو قدرت روزافزون اسفندیار را گرفت؟ باری ابتدا باید با طراحي توطئه‌ای، اسفندیار را شکست و از محبوبیت او در دربار فروکاست.

۳- توهّم توطئه و شبخ شایعه

گشتاسب برای این که اسفندیار را از میدان حکومت بیرون کند، در جست‌وجوی دست‌مایه و بهانه‌ایست و از این‌رو بعید نمی‌نماید که در پشت‌پرده، با تطمیع گرزم، از او خواسته باشد که چنین وانمود کند که اسفندیار در پی شورش علیه پدر و نافرمانی از اوست؛ توطئه‌ای که گرزم بخوبی از پس آن برمی‌آید (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳/ ۷۳-۷۸). این نکته نیز گفتنیست که: «بسیاری از توطئه‌ها با شایعه آغاز می‌شود و جامعه بگرمی پذیرای آن است. سیاوش در دنیای رازآلود اسطوره و شنبه در پوشش نماد و تمثیل، هر دو اسیر شایعه می‌شوند» (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۹۹).

چنان که در مقدمه گفته شد شایعه یکی از ابزارهاییست که طبقه حاکم می‌تواند از آن جهت حذف دشمنان و رسیدن به مقصود سیاسی خود از آن استفاده کند (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۳۴). شایعه چنان دست‌مایه‌ای قدرت‌مند در پیش‌برد اهداف سیاسیست که برخی آن را جزیی جدایی‌ناپذیر از رفتارهای سیاسی تلقی کرده‌اند (نصر اصفهانی، ۱۳۸۱: ۵۰). اصولاً شایعه و توطئه یکی از بازوهای حافظ قدرت و نظام‌های سنتیست و بسیاری از مستبدان برای حذف رقیبان، از طریق شایعه‌سازی، موفق به اجرای توطئه‌های خود می‌شوند (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۷: ۲۳۵). از همین‌روست که چه بسا گشتاسب با تطمیع و شاید تهدید گرزم در پشت‌پرده، کوشیده باشد که شایعه طغیان اسفندیار را در جامعه رواج دهد تا با کم‌رنگ کردن محبوبیتش، زمینه در بند کردن او را فراهم آورد. اصولاً پنهان‌کاری و در پشت‌پرده آن کار دیگر کردن نیز یکی دیگر از خصوصیات بارز جوامع مستبد است و شاید وفور کنایه‌ها و نبود صراحت‌لهجه در سخن ایرانیان، نشان از پنهان‌کاری آنان بوده باشد (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۱۰۱). به همین دلیل جامعه‌شناسی معتقد است که: «هیچ‌کس

هیچ‌گاه ایرانیان را به رک‌گویی و صراحت‌لهجه متهم نکرده است» (فولر،^۱ ۱۳۷۸: ۲۸). عباس میلانی نیز دربارهٔ پیوند تنگ‌انگ شایعه‌پردازی، توهم توطئه و نادانی مردم معتقد است که: «رواج نظریهٔ توطئه در ایران و شیوع آن معلول بی‌خبریت است. بر این اساس شبح شایعه و گمان توطئه هر دو فرزندان ناخلف عصر بی‌خبریت است. هرچه اطلاعات محدودتر، آرسیوها برای محققان نایاب‌تر و بسته‌تر و هرچه اندیشه و قلم در جامعه منقادتر است، این دو فرزند ناخلف هم رایج‌تر است» (میلانی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

بر این پایه، دور از ذهن نمی‌نماید که گشتاسپ یا دستورش، جاماسپ، با تطمیع و یا تهدید گرزم در پشت‌پرده، او را برانگیخته باشند که علیه اسفندیار گواهی دهد و او را شورشی معرفی کند.

گشتاسپ وقتی زمینه را کاملاً مساعد می‌بیند، رجال حکومتی را فرامی‌خواند تا با استناد به گفته‌های گرزم، بی‌هیچ سوءظنی آن‌ها را به در بند کردن اسفندیار خرسند کند، زیرا: «از نشانه‌های بیماران پارانوئید تمایل به ادراک گزینشی نشانه‌هاییست که آرمان‌ها و نگرش‌های تعصب‌آلود آنان را معتبر می‌سازند» (آزاد، ۱۳۸۹: ۲۱۲).

بدیهیست که اسفندیار نیز هرچه فریاد برمی‌آورد که او را گناهی نیست، البته کارگر نمی‌افتد و گشتاسپ موفق می‌شود با متهم کردن او به شورش، در گنبدان دژ پندش کشد (فردوسی، ۱۳۹۴: ۷۶/۳-۷۸). بدین ترتیب خیال گشتاسپ از جانب اسفندیار آسوده می‌شود، اما هنوز خطر کاملاً رفع نشده است، بلکه احتمالاً گشتاسپ با توجه به اختلال پارانوئیدی و توهم توطئه که بدان دچار است، سه ضلع هرم قدرت (لهراسپ، اسفندیار، رستم) را چون ماری سه سر می‌داند که هر لحظه ممکن است یکی از سرها بیرون خزد و او را به کام مرگ فرستد. حکایت گشتاسپ چونان حکایتیست در کلیله و دمنه؛ حکایت «مردی که از پیش اشتر مست گریخت» که شتر مست و مار و اژدها از سه سوی او را احاطه کرده‌اند و هر لحظه بیم مرگش می‌رود (منشی، ۱۳۷۳: ۵۶-۵۷). از این‌رو او دست بکار می‌شود و زمینه را برای در دست گرفتن یا از میان بردن رقیبان کاملاً مساعد می‌بیند.

۴- توهم توطئه، تغییر کانون توجه افکار عمومی

گشتاسپ در امواج گمانه‌زنی‌هایش دربارهٔ بحران‌های داخلی، برای بدست گرفتن اوضاع با تمام خدمت‌گزاران خود عازم زابلستان می‌شود تا از یک‌سو کانون بحران را از پای تخت به زابلستان منتقل کند و نامشروع بودن حکومت خود را از کانون توجه واقع شدن بدر آورد و از سوی دیگر، از نزدیک حرکات زابلیان را زیر نظر داشته باشد و امکان هرگونه شورش را از آن‌ها سلب کند و دیگر این‌که با توجه به نفوذ و محبوبیت زابلیان در دل و جان مردمان ایران، با نزدیک نشان دادن خود بدان‌ها، مشروعیت و محبوبیت خود را بازسازد.

^۱.Graham E.Fuller

هرچند بعید می‌نماید، اما در دنیای سیاست، آن هم برای گشتاسپی که سخت تشنه قدرت است، چندان بی‌راه نیست که با بی‌دفاع‌ها کردن پای‌تخت و در بند کردن اسفندیار، دشمنان و بویژه ارجاسپیان را برانگیزانده باشد که در غیابش، به پای‌تخت تازش آورند و دو رقیب جدّیش، لهراسپ و اسفندیار، را به کام مرگ فرستند. لهراسپی که در کُنجی در بلخ، به عبادت مشغول است و با توجه به توهّم توطئه گشتاسپ، خطری بالقوه بشمار می‌آید و اسفندیاری که در بند است و البته مقاومتی علیه دشمنان نمی‌توانست بکند. البته شاید اگر اسفندیار در بند نمی‌بود، دشمن به خود جرأت نمی‌داد که به ایران بتازد، اما بعید نیست که گشتاسپ با نقشه‌ای از پیش طراحی شده و منسجم، زمینه را برای از میان برداشتن پدیریان و پسران (لهراسپ و اسفندیار) کاملاً مهیا کرده باشد تا سپس تر کار زابلیان را یک‌سره کند. نکته دیگر این که با تازش ارجاسپیان به ایران، بار دیگر بحرانی تازه پدید می‌آید و ایرانیان با مشغول شدن به جنگ با ارجاسپ، نامشروع بودن حکومت گشتاسپ را از یاد می‌برند. اگر او می‌توانست بدین ترتیب لهراسپ و اسفندیار را از میان بردارد، سپس تر با اتکا به ارتشتاران، با بیرون راندن ارجاسپ متجاوز، هم در هیأت یک قهرمان و منجی ملّی پدیدار می‌شد و هم از آن پس حکومتش مشروعیت می‌یافت.

باری گشتاسپ چندی در زابلستان بانتظار می‌نشیند تا بالاخره، مقصود چهره می‌نماید و چنان که او پیش‌بینی کرده بود، ارجاسپیان به ایران می‌تازند. دور نمی‌نماید که او آگاهانه کسانی را گماشته باشد تا خبر در بند بودن اسفندیار و بی‌دفاع بودن پای‌تخت را به گوش دشمنان برسانند و این امر انگیزه آن‌ها را برای تازش به پای‌تخت دو چندان کند؛ اقدامی که البته کارساز واقع می‌شود (فردوسی، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۹).

ارجاسپ به ایران می‌تازد و موفق می‌شود لهراسپ، یکی از رقبای گشتاسپ را طعمه شمشیر سازد، اما از آن جاکه بخت با گشتاسپ هم‌راه نیست، چون لهراسپ کاملاً زره‌پوش بجنگ آمده است، ارجاسپیان می‌پندارند که او، همان اسفندیار است که از بند رها شده و از این‌رو با کشتن لهراسپ، کار را تمام‌شده می‌دانند و در فرجام که با برداشتن کلاه‌خود لهراسپ، به هویتش پی می‌برند، برای کشتن اسفندیار دیر شده است، زیرا یکی از زنان گشتاسپ پشتاب، به سیستان می‌رود و عمق فاجعه را به او خبر می‌دهد و طبعاً گشتاسپ را گزیری جز رویارویی با ارجاسپیان نیست. هرگونه درنگ او در رویارویی با ارجاسپیان، بدگمانی درباریان را نسبت به او برمی‌انگیزد. به همین دلیل گشتاسپ بناچار به پای‌تخت می‌آید، اما ارجاسپیان او را در میان می‌گیرند و چون گردن خود را زیر تیغ می‌بیند، مجبور می‌شود اسفندیار را از بند رها کند تا او را از ورطه‌ای چنان هولناک برهاند (همان: ۸۶-۹۲).

با دلاوری اسفندیار، ارجاسپیان شکست می‌خورند و می‌گریزند، اما دختران گشتاسپ را نیز با خود به اسارت می‌برند. گشتاسپ برای این که اکنون، اسفندیار را از سر خود باز کند و با فرستادن او به جنگ ارجاسپ، هم او را از پای‌تخت دور کند و هم در صورت امکان، زمینهٔ مرگ او را فراهم آورد، او را برفتن به جنگ با ارجاسپ برمی‌انگیزد و بدو می‌گوید که اگر ارجاسپ را شکست دهد و خواهرانش را از بند برهاند، تاج و تخت را به او خواهد داد (همان: ۹۵/۳).

اسفندیار به توران می‌رود و با کشتن ارجاسپ موقق می‌شود خواهرانش را رهایی بخشد و پیروزمندانه به ایران برگردد. گشتاسپ از جانب لهراسپ و ارجاسپیان آسوده‌خاطر می‌شود، اما فقط یک سر این مار سه سر (لهراسپ)، فروکوفته شده است و دو سر دیگر (اسفندیار و رستم) هنوز پابرجایند و هر آن ممکن است بر او کمین بگشایند و او را از سریر پادشاهی پایین‌کشند. اسفندیار اگرچه از آغاز سودای پادشاهی را در سر نداشت، چون گشتاسپ خود پیاپی او را برانگیزانده و وعدهٔ پادشاهی به او داده بود، سرمست از پیروزی بر ارجاسپ، با جسارت تمام، خواهان تاج و تخت می‌شود و حتّاً تهدید می‌کند که اگر گشتاسپ به زبان خوش او را تاج ندهد، به زور متوسّل خواهد شد (همان: ۱۳۶/۳).

گشتاسپ تا به حال فقط به دلیل اختلال پارانوییدی، دچار توهم توطئه از سوی اسفندیار است، اما با درخواست صریح تاج و تخت از سوی اسفندیار، توهم توطئهٔ او از سوی اسفندیار، با توطئه‌ای واقعی گره می‌خورد و آشکارا می‌بیند که پسر در پی تاج و تخت است و بدیهیست که خشم‌آگین در پی چاره برآید و دست به دامن جاماسپ شود تا او را راه چاره‌ای بنماید و در کشتن اسفندیار ره‌نمون شود. جاماسپ نیز پاسخی را که گشتاسپ سراپا مشتاق شنیدن آن است، بر زبان می‌راند و با یک تیر دو نشانه می‌زند:

... و را هوش در زاولستان بود به‌دست تهم پور داستان بود
(همان: ۱۳۷/۳)

گشتاسپ اگرچه با شنیدن این سخنان، برای جلوگیری از هرگونه سوءظنی، وانمود می‌کند که سراپا غمین و دردمند شده است، از خوشی در پوست خود نمی‌گنجد و به یاری دست‌یار فریب‌کار خود، جاماسپ، آخرین تیر تیردان غدر و قدرت‌طلبی خود را پرتاب می‌کند تا بلکه کارگر افتد و از شری چنین بزرگ رهایی یابد: «گشتاسپ از هر دو طبقهٔ جنگاوران و موبدان به‌عنوان نردبان صعود به قدرت بهره می‌گیرد. او در پی تحکیم پایه‌های قدرت خویش با روحانیان عصر خود که جاماسپ نموداری از آنهاست، درمی‌سازد و با حمایتی از دین زردشت که چندان صادقانه هم بنظر نمی‌رسد، قصد دارد مشروعیت حکومت خویش را مسجّل کند. این مرد سست‌رای (گشتاسپ) در هر امری مهم متوسّل به پیش‌گو و دستور خویش، جاماسپ، می‌شود و او هم خوب می‌داند که چگونه حرفی را که مخدوم می‌خواهد، بر زبان او بگذارد و چگونه خاطر او را از تحقق مقاصدش آسوده کند. وقتی گشتاسپ از جاماسپ می‌خواهد تا طالع فرزند را بنگرد، جاماسپ وی را

از این که اسفندیار قطعاً به دست رستم کشته خواهد شد، خاطر جمع می‌کند و آن‌گاه که می‌رسد اگر پادشاهی را به او بسپارم و او به سیستان نرود، از گردش روزگار ایمن خواهد بود یا نه، جاماسپ او را از این که اسفندیار در هر حال بسته تقدیر خویش خواهد بود، آسوده خاطر می‌کند و چراغی سبز که گشتاسب در پی آن است، برای او روشن می‌کند» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۳۷).

درواقع گشتاسب با فرستادن اسفندیار به جنگ رستم، چند هدف را پی‌می‌گیرد: ۱- دیگر بار کانون بحران را به خارج از مرزهای ایران منتقل می‌کند؛ ۲- زابلیان را سخت مشغول می‌کند و جلو هرگونه شورش احتمالی آن‌ها را می‌گیرد؛ ۳- با کشته شدن احتمالی اسفندیار، بزرگ‌ترین رقیب تاج و تخت خود را از میدان بدر می‌کند؛ ۴- با کشته شدن اسفندیار، محبوبیت سگزیان را به دلیل کشتن شاه‌زاده ایران و پهلوان دین بهی، خدشه‌دار می‌کند.

اسفندیار آن قدر زیرک هست که بداند پدرش در پی سر دوانیدن اوست، اما چون سوگند غلیظ پدر را می‌شنود و به زور بازوی خود نیز مغرور است، شورش علیه پدر را نادرست می‌داند. او می‌داند که حتّاً اگر بتواند با شورش، پدر را بزیر کشد و بر تخت نشیند، حکومتش مشروعیت نخواهد داشت و دیر یا زود، در کمند توطئه پدریان گرفتار خواهد شد. از این رو صلاح را در این می‌بیند که با دست‌بسته آوردن رستم به بارگاه پدر، این آخرین بهانه را نیز از او بازگیرد و زان‌پس بی‌هیچ دغدغه‌ای بر تخت پادشاهی نشیند؛ خوابی خوش که البته هیچ‌گاه تعبیر نمی‌شود، و گرنه هدف اصلی گشتاسب از گسیل کردن اسفندیار به سیستان، بر هیچ‌کس، از جمله خود اسفندیار پوشیده نیست، چنان که آشکارا پدر را می‌گوید که:

تو را نیست دستان و رستم بکار
همی راه جویی به اسفندیار
دریغ آیدت جای شاهی همی
مرا از جهان دور خواهی همی
(همان: ۱۴۱/۳)

در فرجام نیز که اسفندیار نفس‌های آخر را می‌کشد، با سخنان تلخ و گزنده خود خطاب به گشتاسب، پرده از پلشتی‌های او برمی‌دارد (همان: ۱۹۳/۳). پشتون نیز که تا آن لحظه آرام است، با کشته شدن اسفندیار، با زبانی تند، هم پدر و هم جاماسپ را سخت سرزنش می‌کند و پرده از توطئه آن‌ها برمی‌دارد (همان: ۱۹۷/۳). دختران گشتاسب نیز اگرچه تاکنون سکوت اختیار کرده بودند و شاید از توطئه‌های نهانی پدر بی‌خبر بودند، اینک هشیار می‌شوند و پدر را سخت سرزنش می‌کنند (همان: ۱۹۷/۳-۱۹۸).

«تحوّلات و وقایع سیاسی صورت ظاهری دارند که دیده می‌شود، اما اسباب و علل یا ریشه‌های حقیقی و واقعی بوجود آمدن آن چیزهای دیگر است که یا اساساً نسبت به آن‌ها علم و آگاهی پیدا نمی‌شود و یا این‌که صرفاً بعدها ممکن است سرخ‌هایی از آن بدست آید. هرگز نباید تحت‌تأثیر صورت ظاهر روی داده‌های سیاسی قرار گرفت، بلکه

همواره باید به جست‌وجوی علت‌های واقعی، دست‌های پنهان و سرخ‌های اصلی و اسباب و عللی رفت که پدیدآورندگان آن سعی دارند از چشم‌ها پنهان بماند» (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۱۳). گشتاسپ موقق می‌شود که از یک‌سو، اسفندیار را از پیش رو بردارد و از دیگرسو، با کشته شدن اسفندیار به دست زابلیان، محبوبیت آنان را سخت خدشه‌دار کند. نکته‌ای که زال نیز بخوبی به آن آگاه است و از همین‌روست که رستم را از رویارویی با اسفندیار برحذر می‌دارد و رستم نیز هر دری را می‌زند تا از نبرد با اسفندیار رها شود، اما اسفندیار کوتاه نمی‌آید و در فرجام رستم را گزیری جز کشتن اسفندیار باقی نمی‌ماند (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۷۲/۳).

بنظر می‌رسد که اسفندیار چون در فرجام به توهم توطئه پدر پی‌برده است و خوب می‌داند که او برای حفظ تاج و تخت، از هیچ کاری فروگذار نیست و ممکن است بهمن را نیز در کام توطئه‌های پشت‌پردهٔ خود فرو بلعد، در اقدامی شگفت‌انگیز از کشندهٔ خویش، رستم، می‌خواهد که بهمن را نزد خود نگه دارد و آداب رزم و بزم را بدو بیاموزد (همان: ۱۹۲/۳).

شگفت است که گشتاسپ نیز با این‌که با کشته شدن اسفندیار، از همه‌سو آماج سرزنش‌ها و سخنان درشت واقع می‌شود، باز هم نمی‌تواند از تاج و تخت دل بکند و از این‌رو بهمن را به پای تخت فرا نمی‌خواند تا حال که از همه سو خاطرش آسوده است، رقیبی تازه برای خود نترشد. تنها در لحظه‌های آخر که آفتاب خود را لب بام می‌بیند و او را دیگر امیدی به زندگی نیست، بهمن را به پای تخت فرامی‌خواند و او را علیه زابلیان برمی‌انگیزد و او نیز پس از مرگ رستم، از خون اسفندیار انتقام می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

گشتاسپ که با توسل به زور و به پشتوانهٔ پادشاه روم موقق می‌شود با بدعتی در شاهنامه، تاج و تخت را از پدر خود بگیرد، به دلیل دچار بودن به اختلال توهم توطئه، لحظه‌ای آرامش‌خاطر ندارد و پیوسته چنین می‌پندارد که توطئه‌هایی علیه او در حال شکل‌گرفتن است. از دیگرسو برای این‌که نامشروع بودن حکومتش را از کانون توجه مردم خارج کند، به بحران‌سازی و توطئه‌پردازی دامن می‌زند و می‌کوشد با انتقال کانون بحران از پای تخت به زابل و توران، بر تصاحب اهریمنانهٔ تاج و تخت از پدر سرپوش نهد. گشتاسپ به دلیل ابتلای احتمالی به نوعی اختلال پارانویدی یا توهم توطئه، از سه ناحیه سخت احساس خطر می‌کرده و از این‌رو در پی آن برآمده است تا به هر شکل ممکن، این هرم قدرت (لهراسپ، اسفندیار و رستم) را در دست گیرد و در صورت امکان سر به نیست کند تا با فراغ بال و بی‌هیچ رقیبی سلطنت کند. بنابراین بنظر نگارندگان، سخن‌چینی‌های گرزم و گرفتار شدن اسفندیار در بند، اقامت طولانی‌مدت گشتاسپ در زابلستان و فرستادن اسفندیار به جنگ با رستم، همه نقشه‌هایی درهم‌تنیده و مربوط با هم از جانب

گشتاسپ و جاماسپ است تا بدین وسیله، هرم قدرت یادشده را از میدان بدر کند. از این رو، تواند بود که با رفتن به زابلستان، ضمن زیر نظر داشتن زابلی‌ها و جلوگیری از هرگونه شورش احتمالی، ارجاسپیان را برمی‌انگیزد تا با تازش به پای تخت، بی‌هیچ سوءظنی دو رقیب او، لهراسپ و اسفندیار، را طعمه شمشیر سازند و برای این که مقاوت احتمالی یلی چون اسفندیار نیز مانع رسیدن او به مقصود نشود، با شایعه گرزم و متهم کردنش به شورش، او را در بند می‌کند. با تازش ارجاسپیان و کشته شدن لهراسپ، گشتاسپ بار دیگر با فرستادن اسفندیار به رویارویی با رستم، می‌کوشد تا هم با قراردادن کانون بحران در خارج از پای تخت، بر تصاحب تاج و تخت از پدر و ضعف‌های داخلی سرپوش نهد، هم زابلیان را به اسفندیار مشغول دارد و از توطئه احتمالی آن‌ها جلوگیری کند و هم با کشته شدن احتمالی اسفندیار، با خیالی آسوده بر اریکه قدرت تکیه بزند. در فرجام گشتاسپ موفق می‌شود که هم رقبای خود را از میان بردارد و هم با مخدوش کردن چهره زابلیان به واسطه کشتن شاه‌زاده‌ای ایرانی و یکی از بزرگ‌ترین پهلوانان دین زردشتی، سال‌های سال بی‌منازع بر مسند قدرت نشیند.

فهرست منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۱). «پارانوید در سیاست ایران»، *در جستارهایی دربارهٔ تئوری توطئه در ایران*، گردآوری و ترجمهٔ محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، صص ۳۷-۶۷.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۶۳)، «فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسی ایران»، *کنکاش*، دفتر هفتم، صص ۹۵-۱۰۴.
- آزاد، حسین. (۱۳۸۹). *آسیب شناسی روانی ۱*. تهران: بعثت.
- آسانا، جاماسپ. (۱۳۷۱). *متون پهلوی*، گزارش سعید عریان، تهران: کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.
- اردستانی‌رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۰). «در این کهنه محراب (فردوسی و نقد سیاست‌های ساسانی و غزنوی در سایهٔ چرخش شخصیت گشتاسپ در شاهنامه)»، *پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی (فرهنگ و ادب)*، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱۱، صص ۱۷۹-۲۱۴.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۱). *جستارهایی دربارهٔ تئوری توطئه در ایران*، ترجمهٔ محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، صص ۶۹-۱۱۹.
- پوپر، کارل رایموند. (۱۳۶۳). *حدس‌ها و ابطال‌ها*، ترجمهٔ احمد آرام، تهران: انتشار.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید.
- دونلو، فرانک. (۱۳۸۸). *راه‌نمای نمودار شاهنامهٔ فردوسی دورهٔ پیش‌دادیان و کیانیان*، تهران: آرتامیس.
- دهقانیان، جواد. (۱۳۹۰). «کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه اصفهان*، دورهٔ جدید، سال سوم، شمارهٔ ۱، پیاپی ۹، صص ۹۱-۱۰۴.
- راشدمحصل، محمدرضا. (۱۳۸۵). *داستان گشتاسپ در دو نگاه*، مشهد: به‌نشر.
- *روایت پهلوی*. (۱۳۶۷) ترجمهٔ مهشید میرفرخایی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رهبری، مهدی. (۱۳۸۸). *معرفت و قدرت معنای هویت*، تهران: کویر.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۸). *توهم توطئه*، گردآوری اردلان عطارپور، تهران: جست‌وجو.
- عدنانی، سید مسعود. (۱۳۸۸). «دورهٔ گشتاسپی در حماسه، گذار خودکامگی از اسطوره به تاریخ»، *جستارهای ادبی*، شمارهٔ ۱۶۷، صص ۱۷۷-۱۹۰.
- فتاحی، محمدابراهیم. (۱۳۹۱). *جستارهایی دربارهٔ تئوری توطئه در ایران (گردآور و مترجم)*، تهران: نی، صص ۹-۳۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- فرنیغ‌دادگی. (۱۳۶۹). *بندش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.
- فولر، گراهام. (۱۳۷۸). *قبلهٔ عالم ژوپلنتیک ایران*، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: مرکز.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۷). *استبداد در ایران*، تهران: اختران.

- کریمی، یوسف. (۱۳۷۵). *روان‌شناسی شخصیت*، تهران: ویرایش.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۰). *مازهای راز*، تهران: مرکز.
- کیانی، رسول. (۱۳۸۵). «شایعه و امنیت ملی». *فصل‌نامه دانش انتظامی*، شماره ۸، صص ۱۳۱-۱۵۷.
- *گات‌ها*. (۱۳۷۸). دو گزارش از ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- گنجی، مهدی. (۱۳۹۲). *آسیب‌شناسی روانی*، تهران: ساوالان.
- محمدی، مجید. (۱۳۷۰). *نظریه توطئه*، تهران: نگاه نو.
- مسرت، مهین. (۱۳۸۴). «سیمای گشتاسب در روایات دینی و ملی ایران»، *نشریه دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه تبریز*، شماره ۴۸، صص ۱۵۳-۱۸۱.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله. (۱۳۷۳). *کلیله و دمنه*، به تصحیح و توضیح مجتبا مینوی، تهران: امیرکبیر.
- میلانی، عباس. (۱۳۸۰). *معمای هویدا*، تهران: آتیه.
- نصرآصفهانی، علی. (۱۳۸۱). *روی‌کردهای نوین در رفتار سازمانی*، اصفهان: جهاد دانش‌گاهی.
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۱). «خلیل ملکی، ردّ توری توطئه و پیش‌برد جامعه مدنی»، *در جستارهایی درباره توری توطئه در ایران*، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، صص ۱۲۱-۱۶۲.
- *یشت‌ها*. (۱۳۷۷). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- Cruzon, G., (1892). *Persia and the Persian Question*, London: Longman.
- Hofstadter, Richard. (1996). *The Paranoid Style in American Politics and Other Essays*, Harvard University.
- Vreeland, H., (1957). *Iran (New Haven: Human Relations Area File)*, Princeton: Princeton University.
- *Webster Dictionary*, <http://www.merriam-webster.com/dictionary>.
- Zonis, M. (1971). *The Political Elite of Iran*, Princeton: Princeton University.